

## مجله دانشکده ادبیات مشهد

سال سوم

تابستان و پاییز سال ۱۳۴۶

شماره ۲ - ۳

شماره ای از تاریخ ایران در زمان سلطنت فرخنده شاهنشاه آریامهر

زیزدان بر آن شاه باد آفرین پرونده علمی و پژوهشی که نازد بدو تخت و تاج و نگین

بر دانایان و آشنایان فن تاریخ پوشیده نیست که سرگذشت پادشاهان و فرمانروایان و داستان کارها و جنگهای ایشان بخش عمده و بزرگی از تاریخ است بویژه در سرزمین شرق که همواره سررشته کارها در دست پادشاهان و شهریاران بوده است.

بقول کسروی اگر تاریخ را تنه یا پیکره ای پنداریم باید گفت سرگذشت پادشاهان استخوان بندی آن پیکره می باشد گذشته از کارهای دیگر حال عمومی کشور و چگونگی آن، از حیث استقلال و آزادی بایستگی و بندگی، آسایش و ایمنی باشورش و آشوب آشتی و دوستی با همسایگان یا جنگ و دشمنی که خود پایه و بنیاد تاریخ است دانسته



نمیشود جز از راه سرگذشت و داستان پادشاهان . و بهمین سبب است که اگر شاهنشاهان و سرگذشت و اعمال آنان را از تاریخ ملت ایران بردارند ممکن است تاریخی باشد اما آن تاریخ روح ندارد و ممکن است ملتی برجای ماند اما آن ملت ارزش و اعتباری را که در تاریخ جهان کسب کرده است از دست می دهد زیرا شاه مدار زندگی مادی و معنوی ایرانیانست بقول دانشمند محترم دکتر صفا اوست که آئین و قانون می آورد اوست که قواعد و رسوم را نگاه می دارد ، هنر برای او بوجود می آید و اگر او خریدار آن نباشد راه نیستی می گیرد ، شعر در درگاه او رونق و شکوه می یابد و هر گاه او شاعران را از خود براند آثار فتوروستی در هنرشان آشکار می گردد رونق علم و ادب باو باز بسته است و آبادی و عمران از اراده او سرچشمه می گیرد بنا بر همین علل و جهاتست که بنظر ایرانیان پادشاه بر هر سیرتی باشد رعیت او نیز بهمان سیرت خواهد رفت .

با توجه به کتب تاریخی شاید علت دیگری که ایرانیان نسبت به پادشاه خود با چنین نظری نگاه می کردند آن بود که سلطنت در ایران باستان موهبتی الهی شمرده میشد و شاهنشاه در ایران مظهر قدرت و اراده ملت بشمار می رفت و معتقد بودند کفر ایزدی با اوست و بعبارت ساده تر شاهنشام برگزیده خدا و سایه او در زمین منظور می گشت و چون نیروی ایزدی با وی همراهی می کند هر چه بخواهد همان میشود .

خواجه نظام الملک حسن بن علی طوسی وزیر دانشمند و باتدبیر ملکشاه سلجوقی که از نویسندگان مبرز و مشهور دوره اسلامی می باشد در این باب اینطور می نویسد: «ایزد تعالی اندر هر عمری یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه ستوده و آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام بندگان را بدو باز بندد و در فساد و آشوب بدو بسته گرداند و هیبت و حشمت او در دلها و چشم خلایق بگستراند تا مردمان اندر عدل او روزگار می گذرانند ، ایمن می باشند و بقای دولت او می خواهند» .



از عبارات گفته شده اینطور مستفاد میشود که در بعضی از متون اسلامی ایران این اندیشه یعنی اعتقاد باین که پادشاهان مؤید به تأیید خداوندی اند واضح تر و روشن تر آمده است .

ویا حجة الاسلام محمد بن محمد غزالی که یکی از بزرگترین علمای دینی قرن ششم هجری می باشد در کتاب نصیحة الملوك چنین می نگارد : بدانك از بنی آدم خدای تعالی دو گروه را برگزید و این دو گروه را بر دیگران فضل نهاد یکی پیغامبران و دیگری ملوك را ، اما پیغامبران را بفرستاد بر بندگان خویش تا ایشان را بوی راه نمایند و پادشاهان را بعث کرد تا ایشان را از یکدیگر نگاهدارند و مصلحت زندگانی ایشان را بایشان بست به حکمت خویش و محلی بزرگ نهاد ایشان را چنانك به اخبار می شنوی که : السلطان ظل اله فی الارض یعنی که بزرگ و برگماشته خداوند بر خلق ، پس بیاید دانستن که حق تعالی او را آن پادشاهی و فرایزدی داد از این روی طاعت ایشان باید داشت و ایشانرا دوست باید داشت که خدای تعالی فرموده است : اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منكم تفسیر این آیت چنان است که مطیع باشید خدای را و پیغامبران را و امیران خویش را ، پس هر که را خدای تعالی دین داده است باید که مر پادشاهان را دوست دارد و مطیع باشد و بداند که این پادشاهی خدای تعالی دهد و آن کس را دهد که خود خواهد .

از نوشته غزالی چنین معلوم میشود که متفکران اسلامی ، پادشاهی را تالی پیغامبری دانستند و همان جنبه تقدس دینی و معنوی که پادشاهان در دوره پیش از اسلام داشتند در دوره اسلامی هم بهمان وضع باقی مانده و حتی باید گفت این اندیشه قوت بیشتر یافت چنانکه بنظر استاد صفا شیوع دین حنیف اسلام در ایران نه تنها مفهوم شاهنشاهی را بجانب ضعف برد بلکه آنرا بصورت نیرومندتری تأیید و تقویت کرد و



نتیجه این تأیید و تقویت آن شد که بر معتقدات ایرانیان پیش از اسلام نسبت پادشاهان عقاید جدیدی افزوده شد و از این راه مطالب تازه‌ای عنوان گردید و وظایف جدیدی برای پادشاهان بر شمرده شد که همه آنها بر احکام دین اسلام منطبق و با آنها موافقت .

از مطالعه دیوانهای شاعران ایرانی نیز چنین بر میآید که ایشان نیز مانند دیگر متفکران اسلامی سلطنت را بمنزله نیابت از خداوند بر روی زمین و پادشاه را برگزیده خداوند می‌شمرند و اطاعت از پادشاه را واجب و بمنزله اطاعت از خداوند و پیغامبر و در حکم مقررات و احکام دینی می‌شمرند ، دوستی او را فریضه هر کس و وجودش را مایه آرامش کشور و نافرمانی از وی را موجب خسران دنیا و آخرت میدانند . اینک ایاتی چند از فردوسی که در آنها بصراحت درباره پرستیدن شهریار ، یعنی اطاعت از پادشاه سخنی گفته است بعنوان نمونه ذکر میکنیم :

پرستیدن شهریار زمین	نداند خردمند جز راه دین
بفرمان شاهان نباید درنگ	باید که گردد دل شاه تنگ
هر آنکس که بر پادشاه دشمنست	دروانش پرستار اهرمنست
دلی کو ندارد تن شاه دوست	باید که باشد ورا مغز و پوست
چنان دان که آرام گیتی است شاه	چو نیکی کنیم او دهد پایگاه
به نیک و بیدمان دهد دسترس	نیازد بکین و بازار کس
تو مپسند فرزند را جای او	چو جاندار چهر دلارای او
بشهری که هست اندر او مهر شاه	باید نیازند آن بوم راه
بدی بر تو از فر او بگذرد	که بختش همه نیکوی پرورد
جهان را دل از شاه خندان بود	که بر چهر او فر یزدان بود
چو از نعمتش بهره یابی بکوش	که داری همیشه بفرمائش گوش



باندیشه گرسر بیچی تو روی

بپیچد همانکه ز تو بخت روی

فخرالدین اسعدگرگانی ، شاعر مشهور اینطور میسراید :

سه طاعت واجب آمد بر خردمند

که آن هر سه بهم دارند پیوند

از ایشان است دل را شادکامی

وز ایشان است جانرا نیک نامی

دل از فرمان این هر ستمگردان

اگر خواهی که یابی هر دو گبهان

بدین گیتی ستوده زندگانی

بدان گیتی بهشت جاودانی

یکی فرمان دادار جهان است

که جانرا زو نجات جاودانست

دوم فرمان پیغمبر محمد

که آنرا کافر بیدین کند رد

سیم فرمان سلطان جهاندار

بملك اندر بهای دین دادار

با توجه با آنچه گذشت در تمام دوره شاهنشاهی سلسلههای ایرانی خواه آنها که

پیش از اسلام بودند و خواه آنها که در قرنهای سوم و چهارم و پنجم برای ایران حکومت

میکردند ملت ایران فرمان شاهان را بهمان تفصیل که اشارت رفت فرمان خدا

می شمردند و آنرا تاحد تقدس ستایش میکردند اما از آن روزگار که دوره غلامان و غلبه

ترکان تیر انداز خونریز بیابان گرد که از نژاد اورال آلتائی بودند آغاز شد یعنی از

اواسط و اواخر قرن پنجم هجری تا تشکیل شاهنشاهی صفوی در میان ایرانیان یک نوع

مقاومت منفی نسبت بطبقه حاکمه مشهود است و با تسلط این غلامان و قبایل ناخوانده

و حملات پیایی زردپوستان باراضی ایران و کشتارها و انقلابهای پی در پی و بی ثباتی

اوضاع و جور و ظلم ، شیرازه امور دولتی و اجتماعی ایران از هم گسیخت و نظم و ترتیبی

که پیش از آن روزگار در امور ملاحظه میشد اندک اندک راه نیستی سپرد .

پیداست ملتی که ازین گونه مردان ستمگر و از درنده خویان تاتار و مغول که تا

آغاز قرن دهم هجری برای ایران حکومت غاصبانه داشتند اطاعت کند تنها از سیم جان



و برای گذراندن وقت و بدست آوردن فرصت است و بقول استاد صفا مردمی که با آئین زردشت و سازمان داریوش و قوانین اردشیر و نظامات انوشیروان و عدل و داد سامانیان عادت داشتند طبعاً بی‌رسمیها و سفاهتهای غلامان پست و قبایل وحشی زردپوست را که معمولاً خود را سلطان می‌خواندند و یا خان و قاآن و خاقان، از روی میل نمی‌پذیرفتند و اگر چندی گاهی تظاهر باطاعت و فرمانبرداری می‌کردند جز از راه اضطرار نبوده است.

تشکیل دولت صفوی در سال ۹۰۷ هجری و احیاء شاهنشاهی ایران بدست ایرانیان اندیشه فروخته شاهنشاهی را یکبار دیگر در ایران بیدار کرد و دفاع مردانه‌ای که غالب صفویان و سرداران‌شان از منابع ایران و مرزهای شرق و غرب این کشور برعهده گرفتند ایرانیان را باز به حکومت و سلطنت خوشبین ساخت و بغدادکری در راه تاج و تخت کیانی برانگیخت و ازین پس تا زوال دولت صفوی همان اندیشه قدیم ایرانی در باره شاهنشاهان و شاهنشاهی ایران و وفاداری و اعتقاد بآن و کوشش در حفظ و نگاهبانی آن آغاز شد. در این دوره دولت ایران یکی از نیرومندترین و مشهورترین دولت‌های جهان بود چنان‌که نیروهای مسلح ایرانی قوای دولت پرتغال را که یکی از نیرومندترین دولت‌های آن روزگار بود از خلیج فارس راندند و دستهای ایشان را از جزایر خلیج کوتاه کردند.

اما تدریجاً با روی کار آمدن قاجارها ضعف و ناتوانی ایران بجائی رسید که در مجلس صلح و رسای در پایان جنگ جهانی اول نمایندگان بسیاری از کشورهای کوچک را پذیرفتند و بنمایندگان ایران راه ندادند و حتی از شنیدن سخنان ایرانیان خودداری کردند.

با توجه بمطلب ذکر شده در حقیقت می‌توان گفت که دوره صدوسی و چهار ساله فرمانروائی ملایفه قاجار بر ایران (۱۲۱۰ و ۱۳۴۴) قمری بدترین دوره تنزل و انحطاط کشور



ما در سراسر تاریخست ، کسانی که مرزهای ایران را در دوست سال پیش در نظر بگیرند و با مرزهای ایران در پایان دوره قاجارها بسنجید می بینید که درین دوره يك ملك از خاک ایران از دست رفته است و بقول مرحوم سعید نفیسی چندین بار کشور تاپای پرتگاه زوال و انقراض رسید و تنها حوادث روزگار و اوضاع جهان استقلال ایران را نجات داد . اما قیام رشیدانه و وطن پرستانه سردار نیرومند ایران رضاشاه کبیر باین نابسامانیها خاتمه داد و قلم نسیان بر روی آن قرون سیاه و دوره های تاریک کشید و بقول استاد صفا با نهستی که قیام رضاشاه ایجاد کرد ملت ایران از زیر خاکستر فراموشیها برخاست و چشم به جهانی گشود که روزی نیاکان وی در آن درفش نیکو نامی برافراشته بودند مجددهای بر باد رفته و افتخارات فراموش شده اندك اندك راه بسوی دلها باز کرد و ملتی را که روزی بناچار بی خدمت در برابر خواقین و سلاطین خم می کرد پادشاهنشاهان دیرین خود افکند . رضا شاه کبیر به پیروی از سنت نیاکان خویش عنوان شاهنشاه را بر عناوین غیر ایرانی «سلطان» و خاقان برگزید لیکن در این کار تنها بظواهر اکتفا نمود بلکه وظایف شاهنشاهان ایران را که کوشش در راه تعالی ایران بوده است تجدید کرد ملت ایران بعد از قرنهای دریافت که آنکه بروی حکومت می گذشت از نیایانهای آسیای مرکزی بدنبال غارت و چپاول نیامده بلکه از داهان میهن او برای آبادانی کشور برخاسته است بدین طریق آئین شاهدوستی زنده شد و برآه رشد و توسعه افتاد .

رضاشاه کبیر طی شانزده سال سلطنت خود خدمات گرانبهایی بایران و ملت ایران کرد ، يك کشور منجمد و مضمحل را که در آستانه بیستی قرار داشت و دولت های بزرگ خارجی چند بار در صدد تجزیه و تقسیم آن بین خود برآمده بودند از خطر نجات داد و بار دیگر پرچم بخاک افتاده ایران را بلند نمود و آنرا بر فراز قلل کوهها و در دل صحاری



وسیع و در طول مرزهای ایران برافراشت .

رضاشاه کبیر حکومت ملوک الطوائفی و فتودالیسم را که چون موریانه ریشه استقلال ایران را می خورد و مملکت را به آستانه فنا نزدیک می کرد از بین برد و امنیت را که در آن هنگام در هیچ نقطه کشور معنی و مفهومی نداشت در سراسر مملکت برقرار نمود .

رضاشاه کبیر کشور عقب افتاده و مردم بیسواد ایران را که از تمدن غرب کاملاً بی بهره بودند و گوئی هنوز در دوره قرون وسطی زندگی می کردند از مدنیّت قرن بیستم و دانش و فرهنگ جهان متمدن جدید پر خوردار ساخت و بر فراز ویرانه های قدیم شهرهای آباد و کارخانه ها و مراکز مهم علمی و صنعتی و کشاورزی ایجاد کرد .

بالاخره رضاشاه کبیر با ایجاد ارتش نوین و حفظ مرزهای ایران جان تازه ای در کابرد بی جان ایران دمید و هستی و موجودیت ایران را در برابر مطامع دول بیگانه حفظ کرد و با ساختن جاده های مواصلاتی و راه آهن سرتاسری بنای مدارس و بیمارستان تاسیس کارخانه ها و اعزام دانشجو بممالک خارجی، کشف حجاب زنان و متحدالشکل کردن لباس مردان و بسیار کارهای فوری دیگری از بین قبیل شالوده اجتماعی کهن را زیر و رو کرد و با استقرار امنیت سیاسی و قضائی در کشور و الغای (کاپیتولاسیون) حق قضاوت کنسولی گام مثبت و مؤثری در راه تقویت بنیان سیاست خارجی برداشت و از آن پس به بسط و توسعه روابط و مناسبات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی با کشورهای گوناگون جهان پرداخت و درین راه موفقیت های پر ارزش نصیب آن شاه وطن پرست گردید .

اما چون آتش جنگ جهانی دوم به دامن مردم این دیار رسید و مراکز حساس کشور بدست نیروهای مسلح بیگانه اشغال گردید شاهنشاه عظیم الشان ایران صلاح ملت و میهن خویش را در آن دید که از مقام شامخ سلطنت برفع پسر ارشد خود و الاحضرت



محمد رضا پهلوی ولیعهد رسمی ایران کناره‌گیری نماید، زیرا شاهنشاه کبیر مردی نبود که در مقام سلطنت باقی بماند و اشغال میهن خود را بدست نیروهای یگانه و دخالت آنان را در امور داخلی ایران تحمل کند و این نکته راضی‌کننده جملائی که سراسر مشحون از احساسات و عشق سرشار آن مرد توانا به میهن و ملت خویش بود به‌اعلیحضرت محمد رضا شاه شاهنشاه آریامهر بیان کرد «مردم همیشه مرا شاهنشاهی مستقل و صاحب اراده و نیرومند و حافظ منافع خود و کشور شناخته‌اند و با این حیثیت و حسن اعتماد و اطمینانی که مردم بمن دارند نمی‌توانم پادشاه رسمی کشور اشغال شده‌ای باشم و از یک افسرانگلیسی و یاروسی دستور بگیرم». واکنش و تأثیر کلام متین و منطقی رضا شاه کبیر در ذهن ولیعهد رسمی کشور که بعداً زمام سلطنت را در دست گرفتند این بود که وقتی به سلطنت رسیدند با هیچیک از نمایندگان متفقین جز سران دولتها و سفرای کبار آنان ملاقات و مذاکره نکردند و با تمام قوای فکری و توانائی روحی خود در راه قطع مداخله مقامات یگانه در امور داخلی میهن خویش کوشیدند.

روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰، آن روز که رضا شاه کبیر سرسلسلهٔ خاندان جلیل پهلوی مسئولیت خطیر سلطنت را بر عهدهٔ فرزند و الاکبر خود که آخرین روزهای بیست و دو سالگی را طی می‌کرد نهادند کشور ما وضع بحرانی و آشفته داشت و شاهنشاه خردمند و محیوب ایران از ابتدای سلطنت خود ناظر جریانهای نامطلوب و خطرناکی بودند که هستی و استقلال و تمامیت ایران را تهدید می‌کرد معظم‌له در برابر مشکلات و بحرانهای سیاسی و صدها توطئه و بند و بست عوامل و عناصر مخرب بایکدیگر و با عوامل خارجی مقاومت ورزیدند و با سری پرشور و دلی آکنده از مهر وطن و دلبستگی سمیمانه بنجات ملت خود فقط به اتکای عنایات قادر یکتا کشتی سرگردان ایران را در آن طوفان پرتلاطم روزگار بساحل نجات رهبری نمودند و ایران عزیز بر اثر ارشاد و هدایت شاهنشاه آریامهر



عظیم‌ترین مصیبت‌های دوران جنگ و ناشی از جنگ را با کم‌ترین ضایعات ممکن پشت سر گذاشت و ملت ایران بار دیگر از یک گذرگاه خطرناک تاریخ عبور نمود و سپس بار ستاخیز عظیم ملی در ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ نه تنها ملیت و موجودیت و سنت‌های گران‌قدر ملت ایران از سقوط در زوال و نیستی نجات یافت بلکه با برقراری ثبات و آرامش داخلی و تثبیت سیاست خارجی بملت ایران امکان داده شد تا به رهبری خردمندان شاهنشاه در کلیه شئون اجتماعی، اقتصادی کشاورزی، فرهنگی، صنعتی و بهداشتی تحولات عمیقی را بوجود آورد که امروز ملت ما می‌تواند در کمال افتخار و مباهات در میان بسیاری از ملت‌های دنیا احساس سرفرازی کند.

بخوبی واقفیم که شاهنشاه آریامهر از آغاز سلطنت جز در راه خیر و صلاح ملت و کشور خود گام برنداشته‌اند و در مبارزه با بیبندگری و سنت‌های ظالمانه اجتماع ایران با ایمان راسخ با اصول دیانت حقه اسلام همواره درین اندیشه بوده‌اند که با اغتنام فرصت شخصاً در بر انداختن روشها و سنت‌های ظالمانه اجتماعی قدم بردارند و با بسیج نیروهای فعال و ایجاد شرایط موفقیت آمیز استقرار عدالت اجتماعی مظاهر واقعی دموکراسی را متجلی سازند.

رسیدن باین هدف‌های عالی انسانی که در شمار آرمان‌های عمیق قلبی فرد فرد ملت ایران محسوب میشد نیاز بیک انقلاب اساسی داشت که پایه‌های نظام اقتصادی مملکت را بر اساس درستی استقرار سازد این نیاز در نوزدهم دیماه ۱۳۳۱ برآورده شد و رهبر توانای ملت ایران در نخستین گنگره شرکت‌های تعاونی روستائی اصول آن را اعلام فرمودند و تصویب آن اصول را به رأی ملت ایران گذاشتند.

نقدیر چنین خواست که آغاز اجرای این طرح‌های پرثمر و ترقی خواهانه باروز فرخنده و خجسته ششم بهمن ماه ۳۱ قرین گردد و آفتاب انقلاب سفید شاه و مردم در این



روزتاریخی طالع گردد . در آن روزتاریخی ملت ایران علاوه بر آن که اصول ششگانه منشورپیشنهادی شاهنشاه آریامهر را به اتفاق آراء پذیرفت در واقع بارأی قاطع خود اعلام کرد که شاهنشاه نه فقط سلطان موروثی بلکه پادشاه منتخب و رهبر برگزیده ملت هستند در پیامی که شاهنشاه بمناسبت تصویب اصول ششگانه انقلاب سفید از طرف ملت ، روز ۸ بهمن ماه ۱۳۴۱ بع ملت ایران فرستادند چنین اظهارداشتند .

«راهی که بشما نشان دادم تنها راه صحیح و منطقی و شرافتمندانه است که ماهمه برای تأمین آینده خود و فرزندان خویش و پیشرفت و ترقی واقعی این کشور کهن و پرافتخار در پیش داریم و من یقین دارم که همه شما بارشد و پختگی اجتماعی که از خود نشان داده‌اید و با روح ملیت عمیق و استواری که از خود نشان داده‌اید و با روح ملیت عمیق و استواری که در نهاد بکایک افراد این مملکت نهفته است بخاطر سعادت خود و نسلهای آینده بدین ندای من عملا پاسخ مثبت خواهید داد .»

پیش بسوی آیندمای که ایران و ایرانی را به اوج عظمت و سعادت خواهد

رسانید . خدای ایران همواره پشت و پناه شما باد .  
 با این ترتیب ملاحظه میشود که امروز خط مشی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشور عزیز ما بر اصول انقلابی قرار گرفته است که ملت ایران اراده قاطع خود را در تأیید آن اعلام داشته است و تمام آن برنامه‌هایی که در تحت راهنمایی‌های خردمندان شاهنشاه آریامهر برای آینده کشور طرح می‌گردد بر اصول همین انقلاب متکی است .  
 امروز ملت نجیب ایران با شاهنشاه فداکار و محبوب خود يك پیوند قلبی و روحی ناکستی دارد که شاید نظیر آن را در هیچ جای دیگر جهان نتوان یافت باید گفت که اساس چنین پیوندی اصولا بستگی به حیثیت و مقام معنوی سلطنت و شخص شاه در کشور ایران دارد و بر سنتی بسیار کهن متکی است .



دیگر از اصلاحات اجتماعی این دوره که ذکر آن نیز اهمیت فراوان دارد شرکت جامعه زنان در انتخابات و برقرار شدن تساوی کامل در حقوق سیاسی و اجتماعی زنان و مردان ایران است. همه می دانیم که بر اساس فرمان شاهنشاه و اجرای تصویب نامه قانونی مورخ ۱۶ اسفندماه ۱۳۴۱ هیأت وزیران جامعه زنان ایران علاوه بر حق رأی دادن در انتخابات پارلمانی حق انتخاب شدن به سناتور و نمایندگی مجلس شورای ملی را دارا شدند در حالی که هنوز در بسیاری از پیشرفته ترین ممالک جهان جامعه زنان حق انتخاب شدن به نمایندگی پارلمان را بدست نیاورده اند. بعد از ظهر هشتم اسفندماه ۱۳۴۱ که از آن پس بنام «روز حقوق زن» خوانده شد شاهنشاه خطاب بگروه زیادی از زنان چنین فرمودند: «امروز يك قدم دیگر نیز برداشته شد و آخرین باصطلاح تنگ اجتماعی ما که آنهم محرومیت نصف جمعیت مملکت را در برداشت ازین بردیم آخرین زنجیر را پاره کردیم و تمام افراد این مملکت از این پس در امور اجتماعی خود شرکت خواهند کرد و دست بدست هم و دوش بدوش هم برای اعتلا، سر بلندی، ترقی و آسایش و خوشبختی این جامعه و این مملکت خواهند کوشید و مطمئن هستم که شما سوان این مملکت بقدری باین موضوع اهمیت می گذارید و بقدری باین وظیفه بزرگی که امروز بردوش شما نهاده شده است وارد هستید و واقف هستید که وظایف ملی خود، و وظایف اجتماعی خود را بهتر از هر کسی درك نموده انجام خواهید داد».

برای ما توجه بدین نکته نیز بسیار مهم است که بموازات این پیشرفتها ارتش ملی ایران به رهبری شاهنشاه آریامهر که بر طبق قانون اساسی مشروطه فرماندهی کل نیروهای مسلح کشور را بر عهده دارند مانند سایر سازمانهای کشور در سالهای اخیر راه تکامل پیموده و هر چند که سیاست خارجی ایران بر صلح جوئی و حفظ مناسبات دوستی و مودت با تمام ملل جهان استوار گردیده است. شاهنشاه در مورد تجهیزات و بالا بردن



قدرت دفاعی ارتش دقیقه‌ای را فرو گذار نکرده‌اند و اندیشه معظم له درباره ارتش همیشه بر این اصل قرار داشته است که این نیروی عظیم انسانی را در راه انجام خدمات عمومی و اجتماعی کشور و ملت خویش بکار اندازند در حقیقت شاهنشاه آریامهر مایل بودند که با گماشتن افراد ارتش در خدمات اجتماعی، هم ازین نیروی بزرگ بنفع صلح و سلامت عمومی و عمران کشور استفاده کنند و هم نحوه قضاوت مردم کوتاه بین را درین مورد که ارتش از ملت جداست بتدریج تغییر دهند.

حوادث آذر ماه ۱۳۲۵ شمسی و استقبال پر شور مردم آزاده آذربایجان از سربازان ارتش شاهنشاهی این حقیقت را نمایان ساخت که اکثریت قاطع جامعه ایرانی ارزش و اهمیت نیروهای مسلح کشور خود را بخوبی درک کرده و با خلوص نیت سربازان و مدافعین مرز و بوم خویش را که فرزندان برومند همین جامعه هستند از جان و دل دوست می‌دارد و به بزرگ ارتشتاران فرمانده یعنی شاهنشاه شجاع خود از صمیم قلب مهر می‌ورزد و هرگز خود را از ارتش جدا نمی‌داند.

همانطور که اشارت بر رفت شاهنشاه آریامهر بانیات عالی و افکار بلند و ابتکارات خویش ارتش را بخدمت صالح برگماشتند و روز ۱۹ دیماه ۱۳۴۰ با ارائه اصل ششم انقلاب سفید درباره ایجاد سپاه دانش برای تسهیل اجرای قانون تعلیمات عمومی و اجباری و بدنبال آن صدور فرمان تشکیل سپاه بهداشت و سپاه ترویج و آبادانی مرکب از مشمولین دیپلمه و لیسانسیه نظام و نظیفه عمومی دست باقدامی زدند که در سراسر جهان بینظیر بود.

شاهنشاه در پیام خود بمناسبت اجرای لایحه قانونی تشکیل سپاه دانش، مبارزه این سپاه را بایسواد «جهاد ملی» خواندند و چنین اظهار داشتند: «بیکار مقدسی که از روز اول دیماه ۱۳۴۱ در سراسر کشور ما بمنظور سرکوبی عفریت جهل و تعمیم سواد در



کلیه شهرها و روستاهای ایران بدست جوانان پاکدل این سرزمین آغاز شده است يك جهاد ملی اعلام میدارم و از کلیه فرزندان پرشور وطن که پیروزی در این جهاد بعهدت همت مردانه ایشان گذاشته شده است انتظار دارم که با توجه به مسئولیت سنگین و پرافتخار خویش فراموش نکنند که ازین پس آنها سر بازانی هستند که در خط اول جبهه می‌جنگند».

«امروز تمام دنیا مراقب پیروزی مادر این پیکاری است که برای اولین بار در جهان بدست ایرانی و با ابتکار ایرانی انجام می‌گیرد بدیهی است در این پیکار من که بتشکیل سپاه دانش فرمان داده‌ام همه جا بعنوان پرچمدار این جهاد ملی پیشاپیش شما خواهم بود». از نظر سیاست خارجی همانطور که شاهنشاه در ششون داخلی کشور همیشه راهنمای خردمند قوای مجریه و مقننه بوده‌اند در سیاست خارجی بین‌المللی نیز حیثیت و مقام سیاسی ایران را در جهان بالا برده‌اند و بر اثر کیاست و بصیرت شاهنشاه در امور بین‌المللی بود که معظم له موفق شدند بعد از ملاقات و مذاکره با سران متفقین در تهران مصالح و منافع کشور عزیز را تأمین نمایند و اعلامیه کنفرانس تهران مبنی بر تضمین استقلال و تمامیت ایران در دوره جنگ و بعد از پایان جنگ از طرف سران سه کشور بزرگ صادر گردید. صدور این اعلامیه را باید نخستین موفقیت شاهنشاه در تثبیت استقلال ایران در سیاست خارجی دانست.

بطور کلی می‌توان گفت که همواره سیاست بین‌المللی ایران بر پایه حسن تفاهم با کلیه ملل جهان و کوشش در راه تأمین صلح در سراسر دنیا استوار بوده است و شاهنشاه ایران طی پیامها و خطابه‌های متعدد این اصل را گوشزد فرموده‌اند که استقرار صلح واقعی در جهان جز از راه تقویت بنیان سازمان ملل و وفاداری ممالک جهان به منشور ملل متحد امکان پذیر نیست «باید سازمان ملل و ارگانهای وابسته سازمان، خاصه



شورای امنیت و دیوان دادگستری بین‌المللی نیرومند و دارای آن چنان قدرت اجرایی باشند که هیچ دولتی ولو نیرومندترین دولت جهان باشد نتواند از پذیرفتن تصمیمات سازمان امتناع ورزد.

در کتاب نفیس انقلاب سفید در این باب چنین می‌فرمایند: «ما معتقدیم که در سیر تکاملی جامعه بشری دیگر دوران ماجراجوئیها و استیلاطلبیهای گذشته پایان رسیده است، و تنها میدان مبارزهای که امروزه نیروهای انسانی می‌باید در آن بکار افتد مبارزه علیه جهل و فقر و گرسنگی و تبعیضات مختلف اجتماعی و اقتصادی و نژادی و نظائر آنهاست».

«بنابراین خطوط اصلی سیاست بین‌المللی، بر پایه اصول مشخص: صلح جوئی صمیمانه، همزیستی و تفاهم با کلیه کشورهای و جوامع ولو با سیستم‌های حکومتی وایدئو-لژیهای متفاوت، طرفداری از هر گونه کوششی برای استقرار و تقویت عدالت اجتماعی چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی، پشتیبانی از هر تلاش جهانی برای تعدیل فاصله بین جوامع غنی و فقیر، همکاری بین‌المللی در مبارزه با بیسوادی و گرسنگی و بیماری و سایر بلاهای اجتماعی عصر حاضر طراحی شده است و بر اساس همین خطوط اصلی است که مادر هر مورد با قاطعیت و بدون تردید و تزلزل می‌دانیم در مسائل مختلف بین‌المللی چه راهی را باید در پیش گیریم و از چه اصول و موازینی باید دفاع کنیم».

این بود شماره‌ای از پیشامدها و وقایع دوره بیست و شش ساله سلطنت خجسته و درخشان شاهنشاه آریامهر که با عزم و اراده راسخ و ایمان به پیروزی، در برابر مشکلات و بحرانهای سیاسی و اقتصادی و توقعات ناروای یگانگان ایستادند و سرانجام با استفاده از تجربه‌های گران قیمت و ابتکارات خویش همانطوریکه بتفصیل اشارت رفت طرح‌ها و برنامه‌هایی را بمرحله اجرا گذاردند که امروزه ملت مامی‌تواند با کمال افتخار و



مباهات در میان بسیاری از ملت های دنیا احساس سرفرازی کند .

کاین هنوز از نتایج سحر است

باش تا صبح دولتش بدمد

